

محمد رضا احمدی
دکترای مدیریت استراتژیک
و عضو هیئت علمی
پژوهشکده تحقیقات اسلامی

«... در نقشه جدید خاورمیانه که بوش بر آن تاکید می‌کند، باعث گسترش سیاسی، اقتصادی و حتی جغرافیایی صهیونیست‌ها در منطقه خواهد شد».

مقام معظم رهبری، خطبه‌های نماز جمعه، ۲۲ / ۱ / ۱۳۸۲

چکیده مقاله

یکی از پیامدهای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، پایان جنگ سرد، بر چیده شدن نظام دو قطبی حاکم بر روابط بین‌الملل و تحولات شگرف در عرصه مباحث ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی و حتی ژئواکونومیکی جهان بوده است. به گونه‌ای که ایالات متحده آمریکا در غیبت رقیب قدرتمند خود، در پی بهره برداری از تحولات جدید و پی ریزی نظم نورین جهانی در چارچوب نظام تک قطبی به رهبری و مدیریت خود بر آمده است.

مقاله حاضر، با بهره‌گیری از ادبیات استراتژیکی، ضمن ارائه توضیحی پیرامون نحوه رقابت قدرتهای جهانی در دوران جنگ سرد و نظام دو قطبی، تقسیم بندی قلمروهای ژئواستراتژیکی و ژئوپلیتیکی در این دوران و در شرایط فعلی، ابتدا ویژگیهای ژئوپلیتیکی خاورمیانه را در نظام دو قطبی توضیح داده و سپس نقش آن را در شرایط جدید به بحث می‌گذارد و با تشریح فضای جدید رقابتی بین قدرت‌های جهانی، اهداف ژئوپلیتیکی آمریکا در خاورمیانه را بازگو می‌کند.

پس از شکست رونالد ریگان در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در ۱۹۸۹، جرج بوش (پدر) با قدم نهادن به کاخ سفید، با دنیای جدیدی روبرو گردید که حتی تصور آن هم برای اسلاف وی باور کردنی نبود.

میخائیل گورباچف، آخرین رهبر اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، با اعلام و اجرای دو برنامه اصلاحی «گلاستوست» و «پروستریکا»، روند سقوط و فروپاشی رقیب قدرتمند و دیرینه نظام سرمایه داری غرب را با شتاب و قطعیتی غیرقابل برگشت مواجه ساخته بود. بدگونه‌ای که جمهوری‌های امپراتوری شوروی یکی پس از دیگری اعلام جدایی و استقلال می‌نمودند و جهان به تدریج با نظام دو قطبی و نظم حاصل از آن خداحافظی می‌کرد. در چنین شرایطی، آمریکا به عنوان تنها قدرت جهانی، به فکر استیلا و تسلط کامل بر جهان افتاد و جورج بوش (پدر) با طرح دکترین «نظم نوین جهانی» در صدد توجیه یک قطبی شدن جهان برآمد.

فروپاشی شوروی، پایان جنگ سرد و از بین رفتن نظم حاصل از نظام دو قطبی، تغییرات اساسی‌ای در دو بعد وسیع از امور جهانی به وجود آورد:

الف - در بعد ژئواستراتژیک، در منطقه «هارتلند اوراسیا»، نه تنها روسیه به مرزهای ۱۹۴۰ خود بازگشت، بلکه از سطح یک قدرت جهانی به قدرت درجه یک منطقه‌ای تغییر ماهیت داد. و در اروپای مرکزی هم علاوه بر اتحاد دو آلمان و حضور آلمان متحد و مقتدر در ناتو، با عضویت کشورهای اروپای شرقی در اتحادیه اروپایی و متعاقب آن اتحاد آتلانتیک شمالی - ناتو - توازن استراتژیک گذشته را به نحو بارزی تغییر دادند.

ب - در بعد فلسفی و ایدئولوژیک، با شکست تاریخی کمونیسم، به ظاهر عرصه جهانی از هر نظر برای پیشبرد اهداف رویایی اندیشه سرمایه داری مبتنی بر لیبرال دموکراسی و تجارت آزاد بین المللی، در دنیای بی رقیب فراهم و مهیا شده بود^(۱).

به رغم تحولات وسیع و غیرمنتظره فوق، پیشبرد این اهداف رویایی و بلند پروازانه با موانع و مشکلات عدیده‌ای نیز روبرو بوده است. برای درک بهتر موضوع، بررسی اجمالی مؤلفه‌های رقابت‌های جهانی در شرایط جنگ سرد و تحولات ناشی از فروپاشی قدرت اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی (سابق) و پایان جنگ سرد و شکل‌گیری کانونهای قدرت و پیش زمینه‌های لازم برای تکوین نظم نوین در روابط بین‌الملل ضروری است. این بررسی به ما کمک می‌کند تا ضمن شناخت این مؤلفه‌ها و آشنایی با اهمیت و نقش منطقه خاور میانه در نظام روابط بین‌الملل در دو فضای متفاوت دوران جنگ سرد و پس از آن، به تبیین اهداف آمریکا در این منطقه فوق العاده حساس و حیاتی بپردازیم.

مؤلفه‌های رقابت بین قدرت‌های جهانی در دوران جنگ سرد

در دوران جنگ سرد که نظام دو قطبی به رهبری آمریکا و شوروی بر روابط بین‌المللی حاکم بود، محور روابط بین‌المللی «سیاست»، ابزار آن «نظامی‌گری» و فضای رقابت، «فضای رعب و وحشت» بود.

بر این اساس، استراتژی کلی آمریکا در روابط بین‌الملل که تا ۱۹۱۷ مبتنی بر Big Stake و عدم مداخله در بحرانهای بین‌المللی بود، پس از خروج از انزوا، دخالت در سرنوشت جنگ‌های اول و دوم جهانی، و در طول دوران جنگ سرد (تا ۱۹۹۱) مبتنی بر contain ment و محدود و محاصره کردن رقیب (اتحاد شوروی سابق) بوده است. باید دانست که در منطق تفکرات استراتژیکی، اساس استراتژی‌های جهان بر دو پایه استوار بوده است:

الف - استراتژی بحری؛ در مورد کشورهایی که به نحوی در آب محاط هستند و قدرت دریایی محسوب می‌شوند؛

ب - استراتژی بَرّی؛ در مورد کشورهایی که محاط در خشکی بوده و قدرت بَرّی به حساب می‌آیند.

در استراتژی بَرّی، دو قاره اروپا و آسیا که اصطلاحاً اور - آسیا نامیده می‌شوند، یک موضع دفاعی تلقی شده، دفاع از سواحل و آبهای ساحلی این دو قاره هدف اصلی است، اور - آسیا از سه جبهه دفاعی استراتژیک تشکیل می‌شود:

۱ - جبهه اول دفاعی استراتژیک:

این جبهه، شامل اروپای ساحلی (غربی) است و به اضافه مغرب عربی، در مجموع یک حوزه ژئوپلیتیکی را تشکیل می‌دهد.

۲ - جبهه دوم دفاعی استراتژیک:

این جبهه، شامل آسیای جنوب شرقی است به همراه اقیانوسیه، یک حوزه ژئوپلیتیکی را تشکیل می‌دهد.

۳ - جبهه سوم دفاعی استراتژیک:

این جبهه، شامل خاورمیانه بزرگ است که کشورهای ایران، ترکیه، شبه جزیره عربستان، مصر و سودان می‌شود. (نقشه شماره ۱) در تفکرات استراتژیکی، ارزش و اهمیت جبهه سوم برابر با ارزش و اهمیت دو جبهه دیگر بر آورد شده است. $(۲) (۲ = ۱ + ۳)$

ویژگیهای جبهه سوم دفاعی استراتژیک

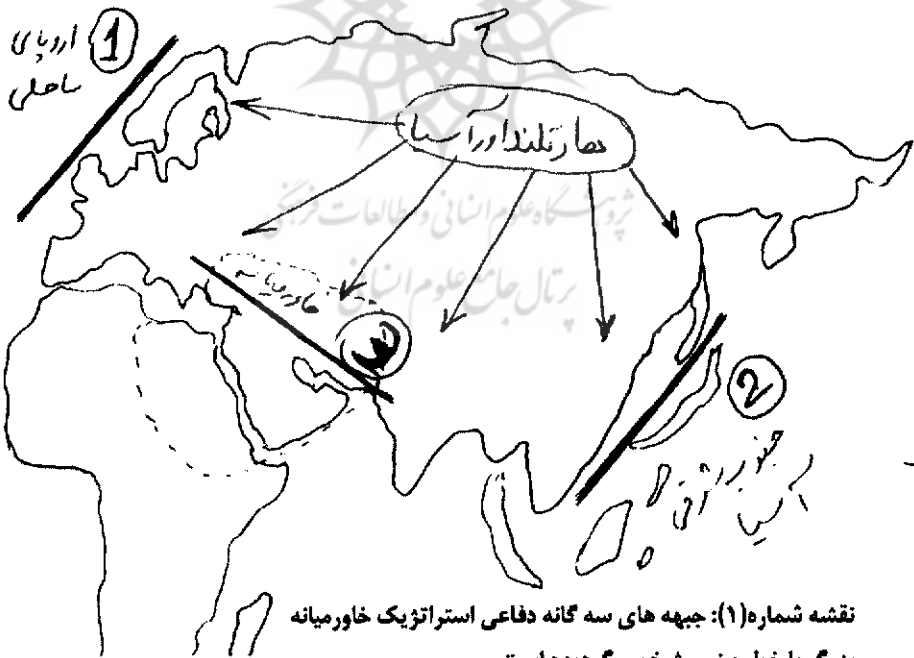
- ۱ - کوتاه‌ترین واسطه بین مرکز موضع دفاعی اور-آسیا (هارتلند) با آبهای آزاد است.
- ۲ - کوتاه‌ترین فاصله خشکی بین جبهه اول دفاع استراتژیک (اروپا) و جبهه دوم استراتژیک (جنوب شرق آسیا) است.
- ۳ - بیش از ۷۰ درصد از ذخائر انرژی هیدروکربور جهان در این منطقه قرار دارد. (اگر ذخایر شناخته شده و قابل پیش بینی حوزه خزر را هم به این میزان بیفزاییم، اهمیت خاورمیانه از این نظر مضاعف هم خواهد بود).
- ۴ - پدیده‌های تاریخی و جغرافیایی خاورمیانه بیش از دو هزار سال است که برای قدرت‌های جهانی اهمیت داشته است؛ پدیده‌هایی مانند دیوار ندبه مسجدالاقصی، حرمین شریفین و...
- ۵ - این منطقه خاستگاه سه دین بزرگ توحیدی است که پیروان آنها اکثریت مطلق مردم جهان را تشکیل می‌دهند.
- ۶ - ترکیب‌های جمعیتی، پراکندگی و توزیع منابع و ذخایری، مانند نفت، گاز، آب و...، سطح درآمد سرانه و ملی، ساختارهای سیاسی، سطح توسعه یافتگی، درجه وابستگی به قدرت‌های جهانی و... بشدت ناهمگون، نامتجانس و شکننده و غیر قابل پیش بینی است.
- ۷ - به دلایلی که در بند ۶ اشاره شده به این منطقه کمر بند بحران، قوس بحران یا کمر بند شکننده (shatter belt) می‌گویند.
- ۸ - مردم این منطقه از نظر روان‌شناسی ژئوپلتیک قابل پیش بینی نیستند.
- ۹ - این منطقه مرکزیت (هارتلند) ژئوپلتیک اسلام را در اختیار دارد. و بر خلاف حوزه‌های ژئوپلتیکی دیگر اسلام مانند آسیای میانه و قفقاز در شمال، شبه قاره و آسیای جنوب شرقی در شرق و مغرب عربی و شمال آفریقا در غرب بیشتری ناهمگونی مذهبی را نیز شاهد است و بیشتر اختلافات و قرائت‌های متفاوت و گاه متضاد و متعارض از عقاید اسلامی نیز در همین منطقه است.
- ۱۰ - چندین ایدئولوژی سیاسی متضاد و متعارض، نظامها و ساختارهای سیاسی - اجتماعی خاص خود را در این منطقه محدود در اختیار داشته و اداره می‌کنند؛ ایدئولوژی شیعی در ایران، لائیسزم در ترکیه، ایدئولوژی مارکسیستی - یعنی در عراق و سوریه،

افراطی‌گری صهیونیستی - یهودی در اسرائیل، نظامهای پادشاهی - موروثی در شبه جزیره و مانند آن.

۱۱ - حساس‌ترین قلمروهای ژئواستراتژیک جهان را پرنج‌ها (شاخکهای) عملیاتی تشکیل می‌دهند. جنگ‌ها و بحران‌ها از این مناطق شروع می‌شوند و اگر مهار و کنترل نشوند، همه صحنه عملیاتی را فرا می‌گیرند. مهم‌ترین صحنه عملیاتی در دوران کنونی، صحنه عملیاتی پاسیفیک است و مهم‌ترین شاخک‌های صحنه عملیاتی پاسیفیک نیز در تقدم اول شاخک خلیج فارس و در تقدم بعدی شاخک دریای سرخ است که هر دو در جبهه دفاعی استراتژیک خاور میانه قرار دارد.

۱۲ - در شرایط جدید، به اعتقاد بیشتر صاحب نظران و استراتژیست‌های جهان، هارتلند از سبیری و آسیای مرکزی به خلیج فارس منتقل شده و برخی از نظریه پردازان مانند ژنرال «فون‌ها وزن» اتریشی، ایران را مرکز مرکز ژئوپلیتیک دنیا دانسته است.

۱۳ - آبراهها و تنگه‌های استراتژیک مهمی مانند تنگه هرمز، باب المندب، سوئز، یُسفر و داردانل در قلمرو جبهه دفاعی استراتژیکی خاور میانه قرار می‌گیرد.



نقشه شماره (۱): جبهه‌های سه گانه دفاعی استراتژیکی خاورمیانه بزرگ با خط چینی مشخص گردیده است.

در استراتژی بحری نیز که محاط در آب است، هدف اصلی، آزادی تجارت دریایی است و بدین منظور سعی در تضمین و تامین امنیت راههای دریایی، تنگه‌ها و آبراههای استراتژیک و سوق الجیشی و نیز سهولت دسترسی و بهره‌گیری از سواحل و بندرهای اورآسیاست.

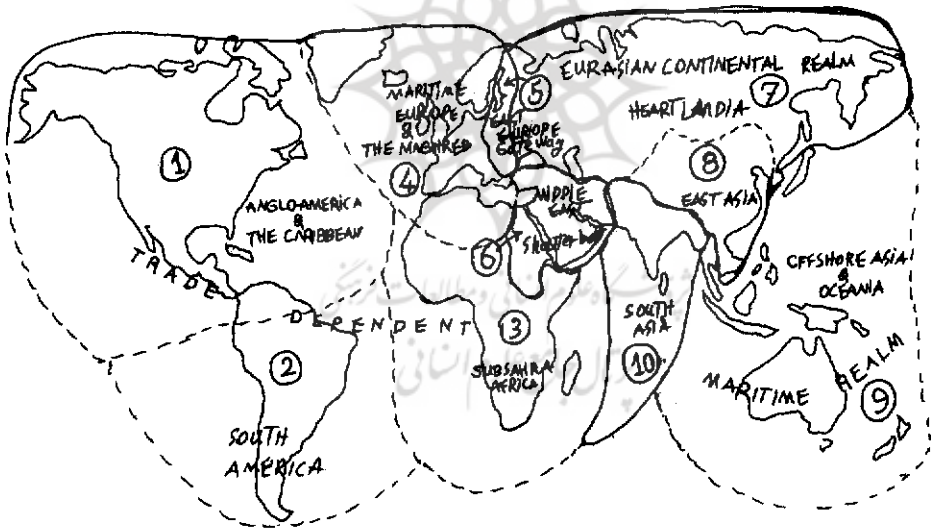
نکته قابل توجه این است که در دوران اخیر همه قدرت‌های بزرگ قدرت‌های بحری بوده‌اند (قدرت‌هایی مانند اسپانیا، پرتغال، بریتانیای کبیر و اخیراً آمریکا) و در مقابل، بزرگترین مشکل قدرت‌های بزرگ مانند اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق و آلمان نازی عدم امکان رعایت اصل تمرکز قوا بوده و به دلیل پراکندگی بیش از حد قوای آنها در مناطق مختلف و عدم امکان الحاق لازمه در مواقع ضروری در مقابل حریفان دریایی، ناگزیر عرصه را خالی کرده‌اند.

مناطق ژئوپلیتیکی در دوران جنگ سرد

در آغاز سخن اشاره شد که در دوران جنگ سرد، محور رقابت قدرتهای جهانی «سیاست»، ابزار آن «نظامی‌گری» و فضای رقابت «فضای رعب و وحشت» بود. دو قطب قدرت جهانی، در چنین شرایطی در نهایت به یک تعادل استراتژیک در توازن قوا دست یافته بودند که به موازنه وحشت (balabce offeror) معروف گشته بود. در چنین فضایی، جهان به ده منطقه ژئوپلیتیکی، به قرار زیر تقسیم می‌شد.

- ۱ - آمریکای انگلوساکسون و کارائیب
- ۲ - آمریکای جنوبی
- ۳ - آفریقای جنوب صحرا
- ۴ - اروپای ساحلی و مغرب عربی
- ۵ - اروپای شرقی (gate way)
- ۶ - خاورمیانه به اضافه شمال شرق آفریقا (مصر، سودان، اتیوپی، سومالی و جیبوتی)
- ۷ - هارتلند اورآسیا (روسیه و کشورهای مستقل مشترک المنافع فعلی)
- ۸ - شرق آسیا (چین، کره)
- ۹ - جنوب شرقی آسیا
- ۱۰ - جنوب آسیا (شبه قاره هند)^(۳) (نقشه شماره ۲)

ولی با پایان دوران جنگ سرد و فروکش نمودن رقابت‌های نظامی، محور رقابت‌ها «انسان»، ابزار آن «اقتصاد» و فضای رقابت نیز «جهانی سازی» گردیده است. چنان که پیشتر هم اشاره شد، یکی از پیامدهای مهم فروپاشی شوروی (سابق) بعد فلسفی و ایدئولوژیک آن بوده که شکست تاریخی کمونیسم را رقم زد و متعاقب آن ایدئولوژی سرمایه داری مبتنی بر لیبرال دموکراسی مسیحی - یهودی و تجارت آزاد جهانی، خود را به عنوان تنها ایدئولوژی که توسعه و تعالی جوامع را تضمین می‌کند و همگان می‌بایست بی چون و چرا به لوازم و الزامات آن تن در دهند معرفی نمود و نظریه پردازانی مانند ساموئل هانتینگتون دم از برخورد تمدن‌ها زده و آن را لازمه توسعه و گسترش فراگیر فرهنگی و تمدن غربی به شمار آوردند. کسان دیگری از قبیل فرانسیس فوکویاما، مدعی شدند که بشریت در کشور ارشد تمدن غربی یعنی ایالات متحده آمریکا به «پایان تاریخ» رسیده است.



GEOSTRATEGIC REALMS AND GEOPOLITICAL - END OF THE TWENTIETH CENTURY

-  Geopolitical Boundaries
-  Geostrategic Boundaries

نقشه شماره (۲)
مناطق دهگانه ژئوپلتیکی در پایان قرن بیستم

مجریان سیاست‌های شیطانی اهریمن سرمایه داری غرب مانند بوش (پدر) نیز بر پای «نظم نوین جهانی» با مدیریت آمریکایی را به جهانیان نوید دادند.

بر این اساس، هنگامی که جورج بوش (پدر) رئیس جمهور وقت آمریکا در مراسم برچیده شدن دیوار برلین، دکترین خود را مبنی بر «نظم نوین جهانی» برای توجیه تک قطبی شدن جهان اعلام نمود، زمینگنیو برژنسکی، نظریه پرداز استراتژیست معروف آمریکا گفت: این موضوع که بوش آن را اعلام نمود، بدین معنا بود که جهان تقسیم بندی‌های دوران جنگ سرد را کاملاً کنار گذاشته و دگرگون شده است. (۴)

بنابراین، پایان جنگ سرد تجدید ساختار ژئوپلیتیکی عمده جهان را پیش آورد.

با توجه به آنچه در مورد تغییر ماهیت محور رقابت، ابزار رقابت و فضای رقابت در بین قدرت‌های جهانی در شرایط دوران پس از جنگ سرد گفته شد و بنابر آنچه در نقشه شماره ۳ نیز نشان داده شده، ساختار جدید ژئوپلیتیکی جهان که بر ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک هم منطبق می‌باشد، نسبت به دوران جنگ سرد و سالهای پایانی قرن بیستم تغییر اساسی نوده است.

بر اساس منشور ژئواستراتژیک بعد از جنگ سرد، روابط بین‌الملل بر بنیان تقسیم جهان به پنج قلمرو (Realm) ژئواستراتژیک شکل گرفته و در حال تکوین می‌باشد که عبارت‌اند از:

۱ - اروپای شرقی (gate way)؛ شامل آلمان، مجارستان، لهستان، چک و اسلواکی).

۲ - خاورمیانه؛ شامل جنوب غرب آسیا، شمال شرق آفریقا و شاخ آفریقا.

۳ - جنوب آسیا؛ شامل هند و پاکستان (شبه قاره هند)

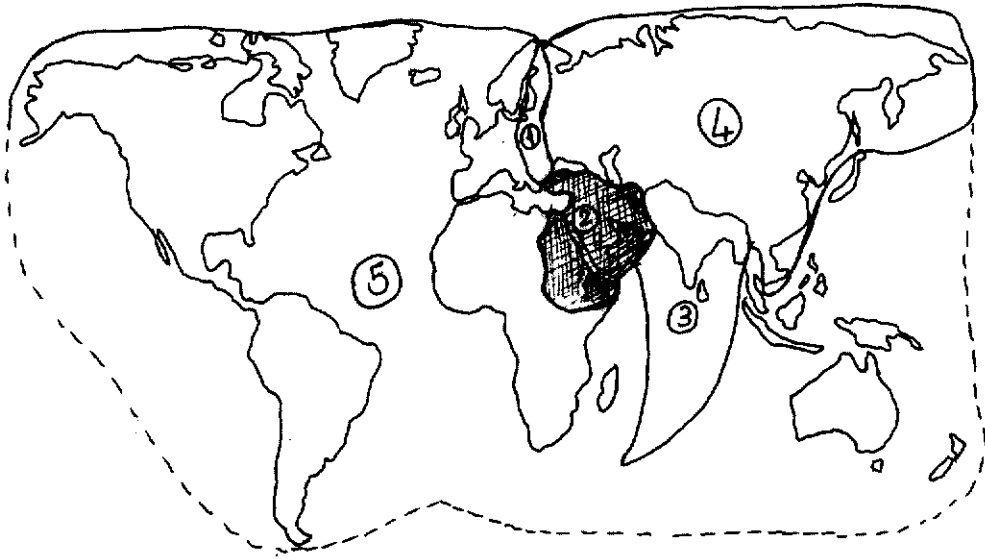
۴ - هارتلند اورآسیا (روسیه و چین)

۵ - آمریکای شمالی و جنوبی، اروپای ساحلی، آفریقا، ژاپن و جنوب شرقی آسیا و

اقیانوسیه.

در این میان، اهمیت و برجستگی نقش قلمرو ژئواستراتژیکی و ژئوپولنومی (ژئوپلیتیک - ژئواکونومیک) خاورمیانه غیرقابل انکار و غیر قابل جایگزین است. جورج بوش (پدر) در گزارش برنامه استراتژی امنیت ملی آمریکا به کنگره، چنین می‌گوید: «اتکای جهان آزاد به عرضه انرژی از منطقه خلیج فارس حیاتی است و روابط قوی، با بسیاری از کشورهای منطقه همچنان برای منافع آمریکا مهم می‌باشد.» (۵)

در این راستا، آنچه که در دوم اوت ۱۹۹۰ رخ داد، نقطه عطفی بود که آمریکا بتواند



نقشه شماره (۳)

قلمروهای پنجگانه ژئواستراتژیک پس از جنگ سرد. در شرایط فعلی، این مناطق در واقع بر ژئوپلیتیک مدرن و ژئواکونومی جدید نیز منطبق می باشند.

رهبری خود را بر جهان تک قطبی و در قالب نظم نوین جهانی ادعایی خود اثبات کند، زیرا استفاده از زور برای حل بحران کویت، تنها پاسخ ممکن نبود. چه بسا گزینه‌های دیگری هم برای آزاد سازی کویت در دسترس جامعه جهانی قرار داشت. با این حال، واقعه مهم، اراده بوش (پدر) به عنوان رئیس جمهوری تنها ابر قدرت جهان در بهره برداری از بحران و استفاده از زور بود.

او خود درباره این تصمیم چنین می گوید: «جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج فارس برای چیزی بیش از یک کشور کوچک (کویت) بود. این جنگ برای اندیشه‌های بزرگ یعنی نظم نوین جهانی بود.» (۶)

اما شکل‌گیری نظم نوین جهانی دلخواه آمریکا به همین سادگی‌ها هم امکان‌پذیر نبود و ایالات متحده علی‌رغم آنکه رقیب اصلی صحنه را برایش خالی کرده بود، با موانع و مشکلات عدیده‌ای در جهت تحقق رؤیاهای بلند پروازانه خود در تسلط همه جانبه بر همه جهان روبه‌رو بوده است.

به عقیده برخی نظریه پردازان ژئوپلیتیک، چگونگی پاسخ جهانیان برای حل چهار

معنای بزرگ نقش اساسی و تعیین کننده در امنیت بین‌المللی و نظم جدیدی که جایگزین نظام دو قطبی دوران جنگ سرد خواهد شد، ایفا می‌کند.

این چهار معما عبارتند از:

۱ - اروپا خود را چگونه معرفی می‌کند؟

- اروپای متحد فرا ملی با کیفیت عمیق یعنی گسترش اتحادیه اروپایی در سطح و عمق (دیدگاه آلمان).

- اروپای با همکاری نزدیک (وسیع تر نه عمیق تر) که بریتانیا و فرانسه مشوق و مروج آن بوده‌اند.

سؤال اساسی در این راستا این است: کدام یک از دو حالت فوق به نفع امنیت جهانی است و کدام حالت مطلوب ایالات متحده آمریکا است؟

۲ - روسیه به عنوان قدرتی که از میان خاکسترهای سرد اتحاد جماهیر شوروی برخاسته و خود را به عنوان وارث این امپراتوری حاکم بر هارتلند اورآسیا معرفی نموده، چگونه تغییر شکل خواهد یافت؟

- حفظ اقتدار شوروی سابق در قالب طرح اصلاحات؛ چنانکه برخی گرایش‌ها در دوران حاکمیت روسیه، هنوز هم مرزهای امنیتی روسیه را ژئوپلیتیک شوروی سابق می‌داند و جمهوری‌های جدا شده از آن را خارج نزدیک معرفی می‌کند.

- پیشرفت همراه با تحولات بنیادین به عنوان یک قدرت صنعتی، تکنولوژیکی، اقتصادی و نظامی.

و سؤال اساسی آنکه، کدام وضعیت برای امنیت بین‌المللی مفیدتر خواهد بود؟

۳ - آینده منطقه اقیانوس آرام چگونه خواهد بود؟

- ادامه درگیر بودن آمریکا با موضوع امنیت این منطقه.

- پذیرش و ایفای نقش نظامی و امنیتی بیشتر ژاپن در منطقه.

- چگونگی عکس العمل چین در هر یک از دو حالت فوق.

۴ - وضعیت خاورمیانه - به عنوان کمربند بحران و shatter belt چگونه خواهد بود؟

- درگیری شدید آمریکا با مسائل پیچیده خاورمیانه

- تعقیب و اجرای طرح‌های امنیتی و سازش و همکاری طرف‌های درگیر

- اعمال سیاست و دیپلماسی احتیاط (۷)

با چنین ملاحظاتی، آمریکا که در زمینه‌های گوناگون با موضع‌گیری‌های نسبتاً مستقل اروپا - بویژه فرانسه و آلمان - مواجه گردیده بود، به روشنی پیش بینی می‌کرد که با شروع فعالیت اروپای متحد در قالب اتحادیه اروپایی در سال ۱۹۹۲، دیگر چون گذشته قادر نخواهد بود که کشورهای اروپایی را در زمینه‌های دلخواه به دنبال خود بکشد. بنابراین دستگاه سیاستگذاری ایالات متحده به خوبی دریافته بود که اروپا و ژاپن را فقط از یک راه می‌توان مهار کرد و با خود همبسته نگاه داشت: کنترل شیرهای منابع انرژی مورد نیاز برای به حرکت در آمدن چرخهای صنعت و اقتصاد این دو غول اقتصادی که رقبای اصلی او در دوران جدید به حساب می‌آیند.

با این تحلیل، بسیاری از تحلیل‌گران و کارشناسان مسائل استراتژیکی، جنگ خلیج فارس را به عنوان (شاخص آینده) توصیف نموده بودند^(۸)، شاخصی برای پی ریزی نظم نوین منطقه و پیامد آن، نظم نوین جهانی، شاخصی که ایالات متحده در قالب این سناریو، قدرت نظامی خود را در برابر آنچه نامطلوب می‌داند به جهانیان به ویژه قدرتهای جهانی نشان دهد و به رقبای اروپایی، ژاپنی و روسی خود بفهماند که برای ورود در قلمرو بسیار حساس و تعیین کننده ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی خاور میانه باید با او همگامی و هماهنگی داشته باشند^(۹).

جنگ خلیج فارس با اجماع و مشروعیت بین‌المللی که آمریکا برای آن فراهم ساخته بود، شروع شد. پیروزی متحدین ضد عراق، فوق العاده و بی سابقه بود. این جنگ اولین درگیری حقیقی با تکنولوژی بالا بود که جهان تا کنون به خود دیده است منهای پیامدهای وحشتناک و ویرانگر جنگ بر منطقه و مردم آن و بیرون راندن عراق از کویت، هدف اصلی که شکل‌گیری «نظم نوین» بود، همچنان در راه است و آمریکا هنوز به این رؤیای شیرین جامعه عمل نپوشانیده.

در اینجا باید پرسید: چرا برای پی ریزی نظم نوین جهانی، ایالات متحده از قلمرو ژئواستراتژیکی خاور میانه شروع کرد؟ و چرا به رغم تحمیل جنگ وحشتناک دوم خلیج فارس به مردم منطقه، آن هم با مشروعیت و اجماع بین‌المللی و کسب پیروزی قاطع نظامی باز هم در تحقق هدف اصلی و اعلام نشده خود ناکام ماند؟ و سرانجام چه عامل و یا عواملی موجبات این ناکامی بزرگ را فراهم ساخت؟

برای پاسخ به پرسش نخست باید گفت: چنانکه درباره ویژگی‌های جبهه سوم دفاعی

استراتژیک یعنی خاور میانه به تفصیل توضیح داده شد، این منطقه به دلایل زیادی مهم‌ترین ژئواستراتژیک، ژئوپلتیک و ژئواکونومیک در شرایط فعلی رقابت‌های بین‌المللی به ویژه در مواجهه دو استراتژی بحری (دریایی) و بَرّی (خشکی) به حساب می‌آید تا جایی که گفته شده، کسی که بتواند از تنگه باب‌المندب تا تنگه مالاکارا کنترل کند قادر خواهد بود جهان را کنترل کند. (۱۰)

اما در پاسخ به دو سؤال بعدی باید سه دسته از عوامل را برای این ناکامی بزرگ مد نظر قرار داد:

الف - عواملی که به درون نظام حاکم بر ایالات متحده و جامعه آمریکایی مربوط می‌شود.

ب - عواملی که به رقبای آمریکا - به ویژه اتحادیه اروپایی - مربوط می‌شود.

ج - عواملی که ناشی از ویژگی‌های ژئوپلتیکی خاور میانه می‌باشد.

در توضیح این سه دسته از عوامل باید گفت:

واقعیت‌های موجود درباره جامعه آمریکا بیانگر آن است که این کشور از مؤلفه‌های لازم برای تبدیل شدن به یک ابرقدرت تمام عیار تمام ابعاد، در شرایط فعلی تنها از مؤلفه نظامی آن برخوردار است و در مؤلفه‌های دیگر مانند مؤلفه سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیکی با کاستی‌های مشهود و غیر قابل انکاری مواجه است که از چشمان تیز بین رقبای جدی او پنهان مانده است.

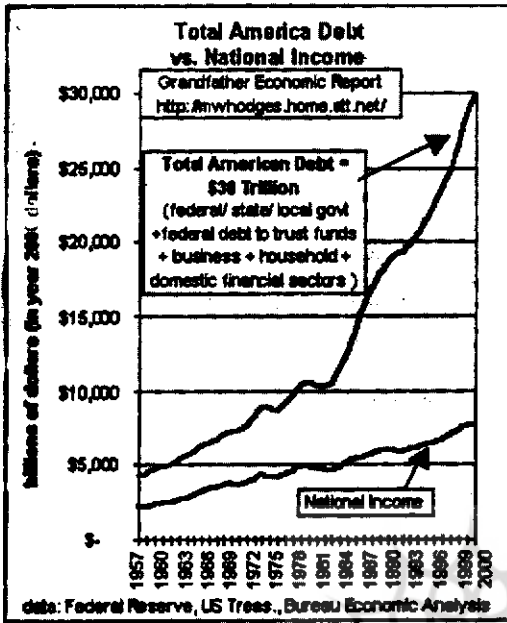
به عنوان نمونه، بنا بر گزارش مؤسسه گراند مادر آمریکا، کل بدهی‌های این کشور (بدهی فدرال + ایالت + داخلی) بالغ بر ۳۰ تریلیون دلار است که رشد آن دو برابر سریع‌تر از رشد در آمد ملی است.

نمودار شماره (۱)

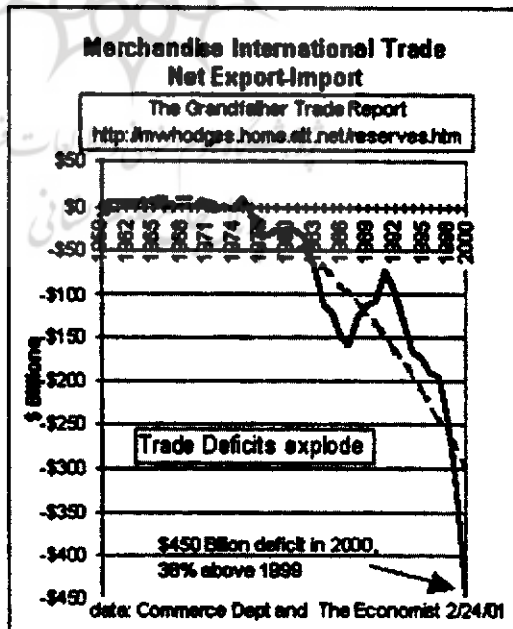
آمریکا امروز بزرگترین بدهکار بین‌المللی است که در تاریخ جهان بی‌سابقه است و این وضعیت روز به روز بدتر هم می‌شود. به طوری که در سال ۲۰۰۰ میلادی این کشور با کسری تجاری ۴۵۰ میلیارد دلاری مواجه بوده در حالی که کسری سال ۲۰۰۰ - ۳۹ درصد بیش از سال ۱۹۹۹ و کسری این سال نیز ۴۱ درصد بیشتر از سال ۱۹۹۸ و کسری این سال نیز ۲۵ درصد بیشتر از سال ۱۹۹۷ بوده است.

نمودار شماره (۲)

نمودار شماره (۱)



نمودار شماره (۲)



بزرگ
سال چهارم - شماره ۱۱

کیفیت پایین آموزش، انزوای سیاسی بین‌المللی از ضعفهای آشکار دیگر آمریکاست. در این رابطه، امانوئل والرستین، استاد دانشگاه بیل آمریکا می‌گوید: «به طور مشابه در کشورهای بالکان و خاور میانه، آمریکا در ایجاد و تحکیم نفوذ سیاسی شکست خورده است و این شکست به خاطر کمبود اراده و تلاش نبوده بلکه به خاطر کمبود قدرت واقعی بوده است».

(و هم او در پایان مقاله‌اش تحت عنوان «عقاب سقوط کرده است» می‌گوید: «سؤال واقعی این نیست که آیا سلطه سیاسی ایالات متحده در حال ناپدید شدن است، بلکه سؤال این است که آیا ایالات متحده می‌تواند روشی را در این مسیر طرح ریزی کند که به وسیله آن ضرر و خسارت وارده به خود و دیگران را کاهش دهد؟»^(۱۱))

اما عواملی که به رقابت آمریکا به ویژه اتحادیه اروپایی با محوریت آلمان و فرانسه بر می‌گردد: واقعیت‌های ژئوپلیتیکی بیانگر آن است که اروپای صاحب قدرت دریایی، در آستانه تبدیل شدن به رقیبی جدی در برابر آمریکاست.

در حالی که ایالات متحده هنوز در اتحادیه غرب صدای نظامی رسایی دارد، این عوامل اقتصادی است که توازن قوای جهانی را تغییر می‌دهد.^(۱۲)

سرانجام عواملی که به واقعیت‌های ژئوپلیتیکی خاور میانه بر می‌گردد: خاورمیانه در بین دو قلمرو استراتژیک جهان یعنی تجارت مبتنی بر دریا نوردی و موضع دفاعی «اورآسیا» قرار گرفته است. این موقعیت ژئواستراتژیکی به اضافه ذخایر عظیم هیدروکربونی و واقعیت‌های تاریخی و فرهنگی آن باعث شده تا این منطقه همواره عرصه رقابت‌ها و کشمکش‌های قدرت‌های فائقه جهانی گردیده و در نتیجه به کمربند شکننده (shatter belt) تبدیل شود. و علی‌رغم آنکه به لحاظ واقعیت‌ها و ملاحظات ژئواستراتژیکی، ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی، یک قلمرو (Realm) و یا یک ناحیه (Region) می‌باشد، جزء جزء، تکه تکه و چند پارچه شده از انسجام و یکپارچگی به دور باشد.

در این رابطه هر چند مهم‌ترین ویژگی‌های ژئوپلیتیکی خاورمیانه را قبلا برشمردیم، به چند ویژگی اساسی و مهم با نگاهی دیگر اشاره می‌کنیم:

۱ - عدم رشد منطقه‌ای؛ تقسیمات داخلی زیادی و چند پارچگی افراطی و عدم تجانس و نابرابری در زمینه‌های مذهبی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، توزیع نابرابر منابع طبیعی، زمین، آب شیرین، خاک حاصلخیز، معادن، عدم توازن در تراکم جمعیت، سرمایه‌های نیروی

انسانی، آموزش و پرورش و سطوح فناوری، عدم برابری در بهداشت و استانداردهای زندگی از عوامل عمده تنش در منطقه می‌باشند و رشد متوازن و هماهنگ آن را با مانع روبرو ساخته است.

۲ - تعامل‌های متقابل منطقه‌ای:

به دلایل زیادی این منطقه نیاز به انسجام و یکپارچگی دارد. پدیده‌هایی مانند ناسیونالیسم مدرن که ناشی از تجزیه امپراتوری عثمانی بود، وحدت و یکپارچگی خاور میانه را به شدت بر هم زد، اما عواملی مانند مهاجرت‌های منطقه‌ای، جریان سرمایه، خطوط مورد نیاز برای انتقال انرژی و آب شیرین، علائق تاریخی، مذهبی و حتی قومی می‌توانند به عنوان مبانی وحدت و یکپارچگی بر اساس منافع واقعی ملل منطقه عمل کنند. با این همه متأسفانه عوامل تنش زا و نیروهای مداخله‌گر منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای همواره به گونه‌ای در تحولات خاور میانه تأثیرگذار بوده‌اند که نقش عوامل پیش گفته را بسیار کم رنگ و حتی خنثی نموده است. (۱۳)

۳ - تعادل قدرت در خاورمیانه:

در خاور میانه شش قدرت اصلی وجود دارد؛ ایران، ترکیه، اسرائیل، مصر، عربستان سعودی، و عراق. روند شکل‌گیری یک توازن و تعادل میان این شش قدرت بسیار پیچیده و مبهم است. برای یافتن فرمولی امنیتی که توازن قدرت منطقه را تثبیت کند مشکلات زیادی وجود دارد. (۱۴)

در دوران جنگ سرد، بازیگران عمده فرا منطقه‌ای در خاور میانه دو ابرقدرت شرق و غرب بودند که رقابت‌ها و تعارضات آنها اهرم اصلی تعادل منطقه‌ای محسوب می‌شد. در شرایط پس از دوران جنگ سرد، ایالات متحده خود را تنها بازیگر و مداخله‌گر فرا منطقه‌ای در این قلمرو ژئواستراتژیک فرض می‌کرد ولی در عمل مشاهده شد که جامعه اروپایی که اینک اتحادیه اروپایی نام گرفته، به عنوان دومین سکان عمده خارجی که خواستار ایفای نقش در تعادل‌های منطقه‌ای است خود را معرفی نمود.

- پیش نیازهای جهانی سازی اقتصاد و ژئوپلیتیک خاور میانه:

گفتیم که در شرایط پس از دوران جنگ سرد، محور رقابت، انسان است و ابزار رقابت، اقتصاد و فضای رقابت، جهانی سازی. بر این مبنا، مشاهده کردیم که قلمروهای دهگانه ژئوپلیتیکی دوران جنگ سرد، در شرایط جدید به پنج قلمرو ژئوپلیتیکی تغییر یافته‌اند. که بر

قلمروهای ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی نیز منطبق می‌باشند و آمریکا به عنوان کشور ارشد استراتژی دریایی و نیز تمدن سرمایه داری غرب، داعیه سلطه کامل بر سراسر جهان را دارد و خواستار توسعه فرهنگ لیبرال دموکراسی در سراسر جهان، به عنوان پیش‌نیاز و زمین ساز اصلی جهانی سازی اقتصاد است ولی در این میان با مقاومت‌ها و مخالفت‌های رقبای جدی و قدرتمندی مانند اتحادیه اروپایی، چین و روسیه مواجه است.

بنابراین، در بحران جدید عراق، در واقع جهان شاهد رویارویی دو استراتژی بحری و دریاست که در یک سو ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و برخی کشورهای اروپای ساحلی، مانند ایتالیا و در آغاز بحران، اسپانیا، استرالیا و ژاپن قرار دارند و در طرف مقابل اتحادیه اروپایی با محوریت آلمان و فرانسه، روسیه و چین.

در این رویارویی جهانی، استراتژی بحری در صدد اشغال مهم‌ترین و حساس‌ترین جبهه دفاعی استراتژیک یعنی خاور میانه است تا اولاً با اعمال تسلط بر آن بتواند رقبای اصلی خود را به طور کامل و مؤثر مهار کند و ثانیاً با ایجاد تغییرات اساسی و بنیادین و متحول ساختن آن از حالت کمربند شکننده (Shatter belt) به یک وحدت و یکپارچگی ژئوپلیتیکی زمین‌های الحاق کامل آن را به قلمرو ژئواستراتژیک خود در استراتژی دریایی فراهم سازد. ولادیمیر سیمونوف، مفسر سیاسی خبرگزاری نووستی در ۲۶ ژانویه ۲۰۰۳ در تحلیلی گفته است: «از دیدگاه سیاستمداران کنونی آمریکا، سرنگونی صدام حسین تنها هدف نیست، بلکه این کار بایی است جهت ایجاد یک فرصت تاریخی برای تغییر نقشه جغرافیایی خاورمیانه و خاور نزدیک در سطحی که با سقوط و تجزیه امپراطوری عثمانی قابل مقایسه باشد.

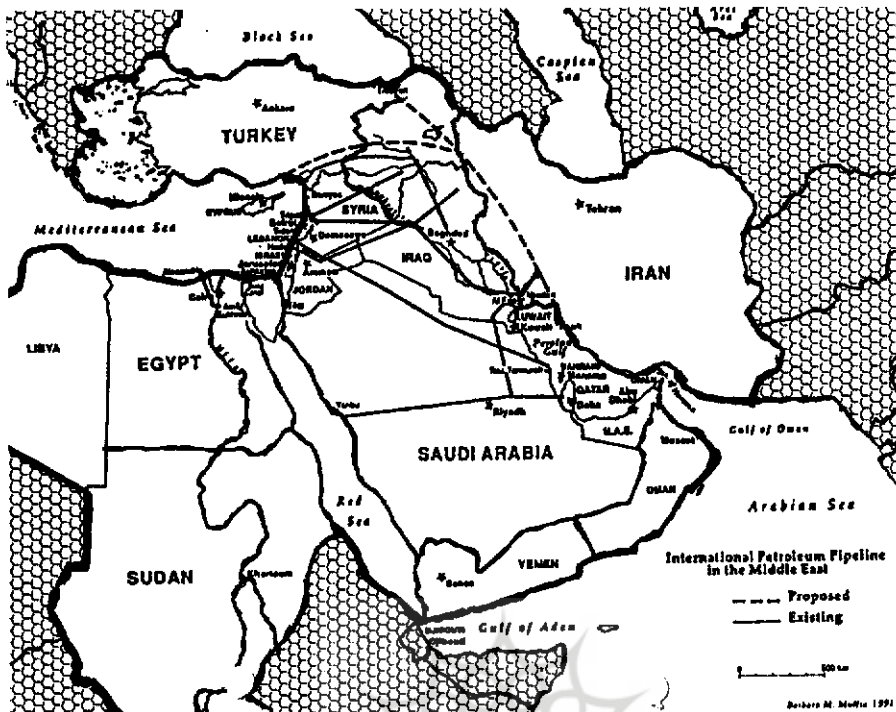
این نقشه تازه باید دو هدف استراتژیک اصلی را تامین کند:

۱ - اعمال کنترل بر جریان‌های نفتی

۲ - حفظ برتری نظامی اسرائیل در منطقه

به عقیده وی، این نقشه‌ها و مقاصد مشترک ژئوپلیتیکی در برگیرنده اجزاء زیر هستند:

کنترل ظرفیت‌های نفتی عراق، متلاشی کردن احتمالی سازمان کشورهای صادرکننده نفت - اوپک - (به عنوان یک عامل رقابت و تأثیرگذار در فعالیت‌های اقتصادی جهانی صنعتی) و بالاخره برکناری (یا تغییر) دولت‌های سوریه و ایران (و در پاره‌ای اظهارات عربستان سعودی) به وسیله زور و یا با تحریک و توطئه‌های داخلی (۱۵).



نقشه شماره (۴): تغییر شکل ژئوپلیتیکی خاورمیانه

نتیجه

در واقع آنچه به صورت اهداف پنهان و اعلام نشده مد نظر آمریکاست، ایجاد یک خاور میانه یک پارچه، هماهنگ، همسو و همسود با اهداف استراتژیک ایالات متحده است به گونه‌ای که در آن تفاوت‌های فاحش فعلی در فرهنگ و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وجود نداشته باشد و محاصبات و تعارضات فعلی جای خود را به هماهنگی و همکاری‌های سیاسی و اقتصادی بدهد.

با ایجاد شرایط جدید می‌توان ضمن الحاق این قلمرو ژئواکونومیک به قلمرو استراتژی دریایی و کنترل کامل رقبای اقتصادی و نظامی ایالات متحده، با ترکیبی از تکنولوژی و برتری نظامی اسرائیل، منابع سرشار آب ترکیه، زمین‌های حاصلخیز جلگه بین‌النهرین و جلگه نیل، سرمایه‌های فراوان جهان سرمایه‌داری و شرکت‌های فراملیتی، و ذخائر انرژی بی‌پایان منطقه‌ای دست به فعالیت‌های اقتصادی مطمئن و سود آوری زد. (۱۶)

بی نوشتها:

- ۱- ژنو استراتژی. دکتر عزت ... عزتی، سازمان سمت، ص ۱۱۰.
- ۲- جزوه درسی دوره دکتری مدیریت استراتژیک، دکتر عزت ... عزتی، دانشگاه عالی دفاع ملی، ۱۳۸۰.
- ۳- در تنظیم مطالب این بخش بیشتر از همان منبع قبلی اقتباس شده است.
- ۴- «نظم، بی نظمی و رهبری آمریکا» برژینسکی، نشریه واشنگتنی کواترلی، بهار ۱۹۹۲، شماره ۳۰، ص ۳۰.
- ۵- «آمریکا و حوزه خلیج فارس، ملاحظات استراتژیک دهه ۱۹۹۰» روزنامه کیهان، آبان ۱۳۶۹.
- ۶- همان.
- ۷- ژنو استراتژی، پیشین، ص ۱۱۲ - ۱۱۶.
- ۸- سائول بی کوهن، تغییر شکل ژئوپلیتیکی خاورمیانه، ترجمه سرهنگ حسین نواده نوبیچی، سازمان عقیدتی سیاسی آجا.
- ۹- «نظم نوین در خاور میانه و هدف‌های آمریکا و غرب» دکتر پرویز ورجاوند، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۴۸ - ۴۷، ص ۱۲ - ۱۳.
- ۱۰- جزوه درسی، دکتر عزتی، پیشین.
- ۱۱- Immanuel Wallerstien, "The Eagle Has Crash landed, Foreign Policy 7.2.2002.
- ۱۲- سائول بی کوهن، پیشین.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- همان.
- ۱۵- «آمریکا نگاهی دیگر» نشریه هفتگی، بنیاد غرب‌شناسی، بهمن ۱۳۸۱، شماره ۸۵.
- ۱۶- برابر پیش بینی‌ها و برخی اظهارات مقامات سیاسی و نظامی و استراتژیست‌های آمریکایی، چنین ایده‌ای باید حداکثر تا سال ۲۰۲۵ میلادی تحقق یابد!

